

## بیا عاشقی را رعایت کنیم

☑ زنده یاد قیصر امین‌پور

چرا عاقلان را نصیحت کنیم؟  
بیا بید از عشق صحبت کنیم  
تمام عبادات ما عادت است  
به بی‌عادت کاش عادت کنیم  
چه اشکال دارد پس از هر نماز  
دو رکعت گلی را عبادت کنیم؟  
به هنگام نیت برای نماز  
به آلاهیها قصد قربت کنیم  
چه اشکال دارد که در هر قنوت  
دمی بشنو از نی حکایت کنیم؟  
چه اشکال دارد در آیینیها  
جمال خدا را زیارت کنیم؟  
مگر موج دریا ز دریا جداست  
چرا بر «یکی» حکم «کثرت» کنیم؟  
پراکنده‌گی حاصل کثرت است  
بیا بید تمرین وحدت کنیم  
«وجود» تو چون عین «ماهیت» است  
چرا باز بحث «اصلت» کنیم؟  
اگر عشق خود علت اصلی است  
چرا بحث «معلول» و «علت» کنیم؟  
بیا جیب احساس و اندیشه را  
پر از نقل مهر و محبت کنیم  
پر از گلشن راز، از عقل سرخ  
پر از کیمیای سعادت کنیم  
بیا بید تا عین عین القضا  
میان دل و دین قضاوت کنیم  
اگر سنت اوست نوآوری  
نگاهی هم از نو به سنت کنیم  
مگو کهنه شد رسم عهد الست  
بیا بید تجدید بیعت کنیم  
برادر چه شد رسم اخوانیه؟  
بیا یاد عهد اخوت کنیم  
بگو قافیه سست یا نادرست  
همین بس که ما ساده صحبت کنیم  
خدا یا دلی آفتابی بده  
که از باغ گل‌ها حمایت کنیم  
رعایت کن آن عاشقی را که گفت:  
«بیا عاشقی را رعایت کنیم»



## برف

☑ فاضل نظری

غم‌خوار من به خانه‌ی غم‌ها خوش آمدی  
با من به جمع مردم تنها خوش آمدی  
بین جماعتی که مرا سنگ می‌زنند  
می‌بیمت برای تماشا خوش آمدی  
راه نجات از شب گیسوی دوست نیست  
ای من، به آخرین شب دنیا خوش آمدی  
پایان ماجرای من و عشق روشن است  
ای قایق شکسته به دریا خوش آمدی  
با برف پیری‌ام سخنی پیش از این نبود  
منت گذاشتی به سر ما خوش آمدی  
ای عشق ای عزیزترین میهمان عمر  
دیر آمدی به دیدنم اما خوش آمدی!

## زاینده رود

☑ کبری موسوی

از من گرفتی سال‌ها، بود و نبودم را  
ای گاوخونی! پس بده زاینده رودم را  
از بس مکیدی شیره‌ی جان مرا، عمری ست  
پوشانده ام با برف اندام کبودم را  
من قطعه‌ای در دستگاه شور بودم، تو  
با تلخی ات بر هم زدی اوج و فرودم را  
دنیا ترازویی به نفع توست، تا بوده  
کم کرده در وجه زیان‌های تو، سودم را  
ای کاش این دنیا به من هم باز می‌گرداند  
چیزی که دیگر نیستیم، چیزی که بودم را!

برای ورزشکار و شاعر گرامی؛ بهادر ریاضی

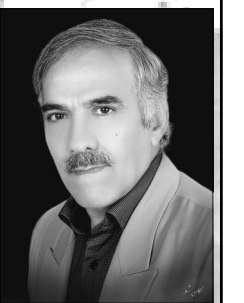
## تابستان ۴۲

✍ محمد رحیمی

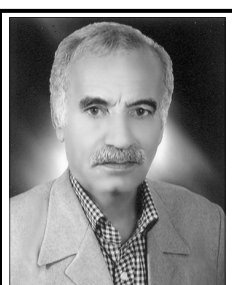
کلتوم، ناظم غزالی و دیگران را در خواست می‌کردند که ما هم خوششان می‌آمد و اغلشان را حفظ بودیم! هر وقت که من می‌خواستم رادیو را بگیرم، باید به صدلی زیر پام می‌گذاشتم تا دستم به دکمه موج‌ها و ولوم برسه! به روز که داداش نبود، من به صدلی ارج ناشو را باز کردم، روی آن رفتم و رادیو آبادان را گرفتم، پس از پخش آرم برنامه، مجری گفت: ترانه‌ای که امروز برای اولین بار پخش می‌شود؛ مادر است با صدای علی نظری. به مجرد شنیدن نام مادر، سراغ مادرم که توی آشپزخانه مشغول بخت و بز بود، رفتم به او گفتم: بیا رادیو ترانه‌ی مادر می‌خواد بنوازه. درجه‌ی هیتربرقی را کم کرد و همراه من به اتاق پذیرایی آمد! خواننده با صدای گیرایی خواند:  
خیز مادر که به پای تو گهر می‌ریزم - گهر آغشته به خواب جگر می‌ریزم - خفته‌ای در دل خاک و ز دلم بی‌خبری - گر شود خاک مزار تو به سر می‌ریزم.  
دلم خون شد ز تنهایی - ندارد دل شکیبایی - فراقتم می‌کشد ما را - مرا این درد تنهایی - به جان آتش برافروزم - جو شععی تا سحر سوزم - به راحت چشم تر دوزم - ولی دانه نمی‌آبی، ولی دانه نمی‌آبی.  
بغض مادر ترکید و زد زیر گریه، مادرم به دونه بود، متولد کارزون محل گنبد، دوساله مادرشو از دست داده بود و پنج ساله پدرش را. مادرشو به یاد نداشت ولی می‌گفت: پدرم یادمه؛ مرد خوش تیب و زیبایی بود، میگن چشمش زدنند! خواننده ادامه داد:  
به خاطر آید آن روزی که بودی یار غمخوارم - کنون تنها در این خلوت به یادت اشک تر بارم.  
دگری بی تو از این دنیای فانی دل بریدم من - حلالم کن شرابی را که از جانت مکیدم من - دگری بی تو از این دنیای فانی دل بریدم من - حلالم کن شرابی را که از جانت مکیدم من.  
گر به مادر شدیدتر شد و اشک از چشماش سرازیر، منم گریه ام گرفت! خواننده در ادامه با آواز خواند: هنوز هم نغمه‌ی لالایی تو، رسد از عالم بالا به گوشم - به گوشم آید این آوای جانبخش و فراموشست نخواهم کرد، مادر.  
دگری بی تو از این دنیای فانی دل بریدم من - حلالم کن شرابی را که از جانت مکیدم من.  
این ترانه با صدای نوستالوژیک علی نظری، که حزن و دلنگی را تداعی می‌کرد، چنان تأثیری روی مردم گذاشت که هر روز توسط مردم درخواست می‌شد و اقتدر درخواست کننده داشت که مجری برنامه از بردن نام متقاضیان پرهیز می‌نمود و می‌گفت: اگر نخواهم درخواست کنندگان مادر را نام ببرم، دیگه وقتی برای پخش ترانه‌ها نمی‌مونه! مادر شنونده‌ی هر روزه‌ی مادر شد! علی نظری با ترانه مادر، دل‌ها را تسخیر نمود و محبوب دل‌ها شد، عکس و ترانه‌های او روی تصنیفهای کاغذی چاپ می‌شد و در تیراژهای زیاد، به فروش می‌رسید.  
ترانه مادر، به خاطر نام خجسته‌ی مادر و اجرای خوب خواننده، سر زبان‌ها افتاده بود و اغلب آن را از حفظ می‌خواندند. صفحاتش فروش چشمگیری داشت، علی نظری با مادر، مشهورترین خواننده‌ی آن دوران شد!

خبایان و ترانه‌هایی که از رادیوی مغازه‌ها پخش می‌شد، برای کافه‌های شکرچیان که در حیاط بزرگش بستنی می‌خوردیم و به صفحات گرامافون گوش می‌دادیم، برای مسجد لاین پنج که نماز جماعت مغرب و عشاءش را من و داداش مکتبی می‌کردیم، دلم برای گرداندن دسته‌ی جرح خیاطی عزت دختر جوان سبزه روی زیبا، تنگ می‌شد و بهانه‌ی آجی شیرازی را می‌گرفتم که چرا او را به اینجاست آوردی؟ ولی نمی‌شد، چون هفته‌ای سه روز برای یک خانواده‌ی انگلیسی در «پورده» کار می‌کرد و از شرکت نفت مستمری می‌گرفت. محل کارش با خانه‌ی جدیدمان، ۲۰ ایستگاه فاصله داشت! ولی روزهای پنج‌شنبه برای کمک به مادر می‌آمد و عصرجمعه می‌رفت که رفتنش برایمان دردناک بود و اشکمان را درمی‌آورد! آجی از خارج می‌آمد و برای من و داداش اسباب بازی، مداد رنگی، آبرنگ، عطر و ادکلن، کراوات و پاپیون، تلبه‌های مختلف، در اندازه‌های کوچک و بزرگ می‌آورد که جایی مثلش پیدا نمی‌شد! کربسم سال قبل، به تخته سیاه انگلیسی پایه دار ناشوی سبز رنگ که از شان عیدی گرفته بود، به ما داد! آجی که می‌رفت خیلی تنها می‌شدیم چون تو لاین ما، کس دیگه‌ای زندگی نمی‌کرد! چند هفته‌ای گذشت تا یک همسایه پیدا کردیم!

دوم تیرماه سال ۱۳۴۲ خورشیدی، بعد از ظهر یکی از روزهای گرم تابستان، آقام از سرکار آمد و خبر داد که اسم برای کوآتر درآمده، از خوشحالی دست زدیم و هورا کشیدیم! عصرهمان روز همگی رفتیم و به سلیقه‌ی مادر یکی از خانه‌ها را انتخاب کردیم، از همان شب شروع به جمع کردن و بسته‌بندی وسایل کردیم. دو روز بعد، یک کامیون «دیفورد» انگلیسی شرکت نفت با راننده و دو کارگر آمدند و اثاثیه را بار زدند و از منزل شخصی خودمان، واقع در لاین یک احمد آباد، نزدیک باغ ملی و تماشاخانه و سینما شهرزاد به کوآترهای شرکتی پیروز آباد، یا هزاری‌ها رفتیم. چون شماره‌ی لاین‌ها با ۱۰۰۰ شروع می‌شد، به هزاری‌ها مشهور بودند. در هر لاین ۱۶ خانه‌ی شیشه‌به‌هم با رنگ درهای متفاوت قرار داشت. لاین ۱۰۱۹ خانه‌ی شماره ۲ که رنگ درهاش زرد لیمویی و پشت به جنوب بود را برای سکونت برگزیده بودیم! خانه‌ای با دو اتاق خواب ۱۲ متری و یک پذیرایی ۱۶ متری، آشپزخانه‌ی ۹ متری و حمام و توالت، با دو در ورودی که اولی نیم در فنی‌ای بود و به فضای باز می‌شد که یک باغچه‌ی ۶ متری داشت، در دوم یا اصلی به حیاط ۴۰ متری بازمی‌شد که یک باغچه‌ی ۸ متری در حاشیه رود داشت. در اتاق‌ها رو به شمال‌باز می‌شد، خانه‌ای با متراژ متوسط و زیبا و آب فراوان! من سال اول ابتدایی را در دبستان فرهنگ لاین ده احمد آباد، به پایان رسانده بودم و برای کلاس دوم، در دبستان زاینده رود ثبت نام کردم که ۳ ایستگاه با خانه فاصله داشت و داداش را برای کلاس ششم ابتدایی در دبستان فروغی که ۱۶ ایستگاه با خانه فاصله داشت، نام نویسی کردیم!



ولی دوری از خانه‌ی بزرگ خودمان که طبقه‌ی بالاش، مطب دندانپزشکی بود، با سه دهنه مغازه و حیاطی بزرگ و ۵ اتاق که از بام طبقه دومش، پرده‌ی سینما شهرزاد به خوبی پیدا بود و ما دور از چشم آقام برای دیدن فیلم، به پشت بام می‌رفتیم، آسان نبود! دلم برای لهجه‌ی اصفهانی ابرام و برادرش که تو مغازه‌ی دو دهنه‌ی خودمان لبنیاتی داشت و عملی کارزونی که توی دکان دیگرمان سبزی فروشی داشت و ما ترانه‌ی عمو سبزی فروش را جلوش می‌خواندیم و عصبانیش می‌کردیم، تنگ شده بود. برای موسا، کتاب فروش عرب زبانی که رو بروی خانه‌مان، لوازم تحریر می‌فروخت و ما از شمداد و قلمتراش و پاک‌کن می‌خریدیم، برای شیرین‌فروش کنار خانه‌مان و زن خوشرو و مهربونش که حسرت بچه دار شدن داشت و متوسل به مهر نذر و نیاز می‌شد و منو مثل بچه‌ی خودش دوست داشت، بی‌تاب شده بود. از همه مهمتر، کلفت مان، زن میانسال و مجردی که اهل شیراز بود و در یکی از اتاق‌های خانه‌مان سکونت داشت و آجی صداس می‌کردیم، برای عزت دختریتیم خیاطی که با مادرش کراهنه‌نشینان بود و طبقه‌ی دوم پشت مطب دندانپزشکی زندگی می‌کرد و محیط شلوغ



**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.  
tolou2@yahoo.com  
کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر